

يکشنبه ۱۴۰۰/۱۰/۲۶

جلسه ۷۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم کن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

با عرض تسليت به قطب عالم امکان مولانا بقیة الله الاعظم روجي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الافداء به مناسبت سال روز وفات مولاتنا حضرت ام البین علیها السلام

[خلاصه درس: قیام الامارة مقام القطع

۱- قیام الامارة مقام القطع الموضوعی الذي اخذ بما انه كاشف.

۲- جواب ایراد كفايه بنا بر اينکه مرادش دور باشد.

۳- توضیحاتی پیرامون کلام استاد در عدم احتیاج به تنزیل دوم (یعنی تنزیل علم به واقع جعلی بمنزله علم به واقع حقیقی).

۴- مطالبی پیرامون حجیت اصل مثبت و عدم صحه استصحاب عدم ازلی.

۵- جواب از ایراد اخوند در کفایه و دفاع از مطلب ایشان در حاشیه برای کفایت تنزیل مودی منزله واقع بجهت ملازمه بین علم به واقع تنزیلی بمنزله علم بواقع حقیقی.

۶- عدم صحت قیام اماره مقام القطع الموضوعی و عدم تمامیه کلام سید خوئی رحمه الله علیه در اطلاق سیره نسبت به ترتب آثار علم موضوعی. [

کلام در این بود که مرحوم آخوند در حاشیه فرمود «وقتی شارع مؤدی را به منزله واقع تنزیل کرد، علم به واقع تنزیلی پیدا می کنیم و عرفا بین علم به واقع تنزیلی و علم واقع حقیقی ملازمه هست». در کفایه به این بیان اشکال کرد و فرمود «دلالت آن بر تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی متوقف است بر اینکه علم به واقع تنزیلی باشد. از آن طرف علم به واقع تنزیلی هم متوقف است بر اینکه تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی بشود زیرا وقتی موضوع دو جزء دارد، تنزیل یک جزء زمانی به درد می خورد که جزء دیگر نیز تنزیل شود اما اگر جزء دیگر تنزیل نشود دیگر تنزیل این یک جزء به درد نمی خورد».

برخی این طور تصور فرموده اند که ظاهر عبارت کفایه دور است. کلمه دور در کلام آخوند ره نیست و همان طور که عرض کردیم بهترین تقریب، تقریب حاج شیخ در نهایه الداریه است.

اگر مقصود آخوند ره دور باشد، جواب آن واضح است. همان طور که آقای صدر و دیگران بیان کرده اند اولاً: این دور در دو جزئی که در عرض هم تنزیل شوند می آید. اگر مثلاً یک آبی هست که هم در کریت آن و هم در مائیت آن شک داریم، خب استصحاب بقاء کریت متوقف بر این است که مائیت آن نیز تعبد شود کما اینکه استصحاب بقاء مائیت متوقف بر این است که کریت آن تعبد شود. پس این دور منحصر به دو جزء طولی نیست.

ثانیا: جواب حلی: استصحاب بقاء کریت یا تعبد به کریت این ماء، منوط به این است که تعبد به کریت این ماء شود از غیر این ناحیه. سد با عدم بشود از غیر ناحیه جزء، وقتی این طور شد آن دلیل شاملش می شود و دیگر دور نیست. در دور باید موقف و موقف علیه یکی باشد. کلام ما این بود که آقای تبریزی شیخنا الاستاذ ره فرموده: اصلا جزء دیگر تنزیل نمی خواهد. وقتی شارع مؤدی را به منزله واقع تعبد فرمود، علم من به واقع، حقیقی ست و واقع من تنزیلی ست.

ما در دفاع از ایشان عرض کردیم: جناب آخوند ره اگر شما در اینجا اشکال کنید، و جناب آقای خوئی ره که در این جا حق را به آخوند ره دادید چنانچه این حرف شما درست باشد، خب استصحاب بقاء خمیریت به چه درد می خورد! شما استصحاب بقاء خمیریت می کنید تا حرمت شرب خمر را بار کنید، استصحاب بقاء خمیریت چطور اثبات می کند که شرب، شرب خمر است! باید در این جا هم بگویید که شرب به خمر تنزیلی تنزیل شود به منزله شرب به خمر حقیقی. اینجا که این حرف ها را نمی فرمایید، خب چه فرقی می کند! یا وقتی استصحاب طهارت می کنید تا ثابت کنید که وضو به ماء طاهر است یا غسل به ماء طاهر است، خب استصحاب بقاء طهارت ماء چطور اثبات می کند که این غسل به ماء طاهر است؟! فقط استصحاب بقاء خمیریت به درد اثبات نجاست خمر می خورد زیرا خمر نجس است اما اینکه شرب حرام است یا شارب آن باید مستحق حد است را نمی توانید ثابت کنید و حال آنکه فکر نمی کنم کسی الی یومنا هذا پیدا شده باشد و اشکال کرده باشد که ما قبول نداریم و استصحاب بقاء خمیریت اثبات شرب خمر نمی کند.

در این موارد جناب آقای خوئی ره شما می فرمایید: شرب خمر یعنی شرب مایعی و آن مایع خمر باشد، یا ملاقات با نجس یعنی ملاقات با شیئی و آن شیئی نجس باشد.

خب در ما نحن فیه علم به واقع یعنی علم به چیزی و آن چیز واقع باشد. چه فرقی بین این دو هست! همان طور که در شرب و ملاقات و ... می فرمایید حقیقت موضوع دو جزء است، این جا

نیز این گونه است. لذا من نمی فهمم که چطور در این جا اشکال کرده اند اما در استصحاب اشکال نکرده اند.

اگر کسی بگوید: بین این دو فرق هست. می گوییم: فرقی را بفرما تا ما هم بفهمیم. چه فرقی هست بین شرب به خمر و علم به خمر؟ مگر غیر از این است که شرب خمر یعنی شرب مایعی و آن مایع خمر باشد و علم به خمر یعنی علم به مایعی و آن مایع خمر باشد. ما متوجه نمی شویم که چرا فرق می گذاریم.

اما جناب آقای ایروانی ره شما که فرمودید: ما در اصل ملازمه اشکال داریم. ما قبول نداریم که علم به واقع تنزیلی ملازمه دارد با علم به واقع حقیقی. می گوییم: اگر قبول ندارید در استصحاب بقاء خمیریت برای اثبات شرب خمیریت چه کار می کنید.

ما خود را راحت کردیم و گفتیم: اینکه شما می گوئید «مثبتات حجت نیست» نوعا موارد مثبتات را عقلاء بار می کنند. اگر به کسی بگوئید «قانون آمده که تردد از خیابان چهار مردان جایز نیست» بعد بگوئید «خیابان آذر این هفته خیابان چهار مردان است». آن وقت به کسی بگویند «چرا تردد کردی، مگر نگفتیم که خیابان آذر این هفته خیابان چهار مردان است!». بگوید: «چرا ولی ما در کفایه خوانده ایم که مثبتات حجت نیست. باید تردد در خیابان آذر به منزله تردد در خیابان چهار مردان تنزیل شود». لا یقال: اینکه استصحاب نیست تا مثبتات باشد. لانه یقال: سر اینکه می گویند مثبتات حجت نیست این می باشد که می گویند «تعبد مثل رطوبت نیست که سرایت کند بلکه تعبد دایره مدار مقدار تعبد است. خب این مقدار تعبد کرده که خیابان آذر این هفته خیابان چهار مردان است اما نسبت به تردد تعبد نکرده است». عرف اینها را متوجه نمی شود و این امور از مما یغفل عنه العامه هستند.

لذا من خیال می کنم در ذهن شیخ اعظم ره یا آخوند ره یک مطلبی بوده برای همین فرمودند «واسطه خفی باشد» یا «عرفا ملازمه باشد». بعد همه به «واسطه خفی باشد» شیخ ره اشکال کرده اند

و گفته اند «اینکه واسطه خفی باشد یعنی چه!» این دست من نجس بوده و الآن هم نجس است اما نمی دانم رطوبت مسریه دارد یا رطوبت مسریه ندارد. استصحاب بقاء رطوبت می شود کرد. در اینجا گفته اند که آیا موضوع تاثر، موضوع انفعال و موضوع نجاست سرایت رطوبت از نجس به ملاقی ست یا اینکه ملاقات باشد و شیء نجس یا ملاقی رطوبت داشته باشد. گفته اند: درست هست که در واقع آن چیزی که موضوع ست تاثر و سرایت می باشد و لکن عرف این را تسامح می کند. بعضی هم اشکال کرده اند که یعنی چه نمی فهمد، موضوع یا این است یا آن.

ما با این کاری نداریم. عرض ما این است که وقتی در دلیل آمد که اگر رطوبت سرایت کرد ... وقتی می گویند این شیء مرطوب است و رطوبت مسریه است، از این غافل هستند و مما یغفل عنه العامة است. البته نمی خواهیم بگویم که تمام مثبتات استصحاب حجت است و فکر نمی کنم یک نفری که مختصر تاملی کرده باشد بگوید «مثبتات در همه جا حجت است». مثلاً اگر یک کسی دیشب در خانه بود. ساعت هشت شهرداری خانه را خراب کرد. حال نمی دانیم آن از خانه خارج شده یا داخل خانه بود. کسی استصحاب بقاء حیات بکند و اثبات کند که قاتل شهرداری ست زیرا لازمه عقلی بقاء آن در خانه این می باشد که شهرداری قائل او باشد. در این موارد عرف آن را قاتل نمی داند ولی در اغلب موارد مثبتات استصحاب حجت است کما اینکه اگر اماره را حجت نماید این ها را عرف حجت می داند.

دو فرمایش، مرحوم آقای خوئی دارد که مرحوم آخوند و بعضی آن را قبول دارد و مرحوم آقاضیاء بخشی از آن را قبول دارد. نمی فهم که چطور این بزرگان این دو فرمایش را قبول کرده اند. یکی از آن دو این است که استصحاب عدم ازلی حجت است. کجا لا تنقض الیقین بالشک این را می گیرد. اگر کسی بگوید «نوه شما رساله ندارد. مجتهد نیست» می گویم «اصلاً من اولاد ندارم تا نوه داشته باشم و رساله بنویسد» بگوید «این سالبه به انتفاء موضوع است یعنی وقتی اولاد نداری یعنی نوه ندارد. نوه داشته باشی پس مجتهد نیست. مجتهد نباشد پس رساله ای ندارد». خب می گویم: شما به هر عوامی بگویند این را قبول نمی کند. لا تنقض الیقین بالشک از این انصراف

دارد لذا اگر از کسی تست بگیری که الف: «نوه شما نهار خورده است». ب: «نوه شما نهار نخورده است» ج: «هیچ کدام»، جواب می دهد «گزینه ب درست است» با اینکه هنوز ازدواج نکرده! به دکتري گفتم «ان شاء الله خداوند سبحان به شما اولاد خوب دهد» گفت «من اصلا ازدواج نکردم تا خدا به من اولاد دهد». دکتر این مقدار را فهمید که وقتی ازدواج نکردم اینکه اولاد دهد یا اولاد ندهد معنی ندارد. اگر سوال کنید «اولاد شما طلبه ست؟» جواب دهد «طلبه نیست» بگویند «پس دانشجو ست» بگویند «اصلا اولاد ندارم».

یکی هم همین مثبتات. جناب آقای خوئی ره با تمام عظمتی که دارید به نظرم نتوانید این حرف را به هیچ وجه درست کنید. اینکه مثبتات استصحاب حجت نیست به چه معنا ست؟! شما در خیلی جاها در فقه می فرمایید «این مما یغفل عنه العامة ست» خب مثبتات نیز گونه است و مردم متوجه نمی شوند. وقتی فرمود «این، واقع است» یعنی من علم به واقع تنزلی دارم. لذا این فرمایش مرحوم استاد درست است اما این اشکال به ایشان وارد ست که وقتی شما اینجا را درست نمودید باید سایر مثبتات را نیز درست نمایید. هم مرحوم استاد گیر است مخصوصا با آن نقض هایی که کردم مطلب واضح می شود. اگر این نقض ها نبود کسی فرمایش استاد ره را نمی توانست هضم کند. هم مرحوم آقای خوئی که چه فرقی بین اینجا و شرب خمر است.

جناب آقای ایروانی ره من واقعا تعجب می کنم که شما می فرمایید «ملازمه را قبول نداریم». اگر ملازمه را قبول ندارید پس در استصحاب بقاء خمیریت برای اثبات شرب خمر یا استصحاب بقاء نجاست برای اثبات ملاقات با نجس چه می فرمایید!

اما اصلا مطلب و اینکه آن چه در حاشیه فرمود درست هست یا درست نیست. عرض ما این است که شما یا ملتزم می شوید - کما هو الفرض - که شارع مؤدی را تنزیل فرموده به منزله واقع، و نیز قبول می کنید که علم به واقع تنزلی با علم به واقع حقیقی ملازمه دارد، در این صورت نه تقریبی که حاج شیخ ره در نهایة الداریة بیان کرده درست است و نه دوری که برخی گمان کرده اند. نه تفسیر دور درست است و نه تفسیری که حاج شیخ ره بیان نموده، سر آن این است که جناب

آخوند ره یک وقت ما می گوئیم «وقتی که شارع مؤدی را تنزیل فرمود به منزله واقع، آن دلیلی که می فرماید (اذا علمت بالواقع یجوز الاخبار به) اعم است از علم وجدانی و علم تعبدی». خب این مشکلی ندارد زیرا این، ورود است و موضوع درست شده. اما اگر گفتیم «مقصود علم به واقع حقیقی است» و مقصود از تنزیل یعنی اسراء حکم و جعل حکم. (خوب دقت کنید که چه عرض می کنم) وقت شارع می فرماید «الفقاع خمر استصغره الناس». عرض ما این است که شارع دو کار انجام داده. یک کار این است که حرمت را برای خمر و فقاع در مقام ثبوت جعل کرده. این اصلاً ربطی به «الفقاع خمر استصغره الناس» ندارد. یک کار هم این است که فقاع را تنزیل فرموده به منزله خمر. این تنزیل یک امر ثبوتی است منتهی ما نمی خواهیم عرض کنیم که شارع در مقام ثبوت با غمض عین از این خطاب دو کار کرده، یک کار این است که حرمت را برای فقاع جعل کرده و یک کار این است که فقاع را تنزیل فرموده به منزله خمر بلکه می خواهیم بگوئیم: چه بسا تنزیل فقاع به منزله خمر به نفس همین خطاب باشد و این خطاب اخبار نیست بلکه انشاء و جعل است.

خب وقتی این طور شد شارع مقدس قطعاً باید در مقام ثبوت مثلاً برای «یجوز الاخبار بما علم» دو جعل کرده باشد یکی «یجوز الاخبار بما علم وجدانا» و یکی «یجوز الاخبار بما علم تنزیلاً». حال اگر آمد و فرمود «این مؤدی، واقع است» آن حکم واقعی درست شده زیرا مؤدی، واقع است و آن جزء دیگر هم می آید. شارع می گوید «مؤدی واقع است» می گوئیم: خیلی خوب و آن حکم دوم جعل شد زیرا مؤدی که واقع است و علم به واقع تنزیلی هم علم به واقع است تنزیلاً خب موضوع حکم درست شد دیگر.

اگر شما بگوئید «ما می خواهیم بگوئیم که با همین جعل و همین تنزیل». می گوئیم: اشکال ندارد با همین تنزیل. اصلاً ما می رویم آن جایی که شارع می فرماید «مؤدی منزله واقع است» و می خواهد آثار واقع را بار کند و اصلاً کاری با آثار علم به واقع ندارد. خب شما فرمودید که معنای تنزیل «مؤدی واقع است» این می باشد که اثر واقع را بر روی مؤدی می آورد. اگر واقع دو اثر یا

سه اثر داشته باشد، می‌گوییم: جناب آخوند ره و دیگران، اینکه «مودی واقع است» اگر آثار واقع را جعل نکند کار درست می‌شود؟ خیر، اگر هزار سال بفرماید «الفقاع خمر استصغره الناس» و حرمت خمر رفته روی خمر وجدانی و واقعی با «الفقاع خمر استصغره الناس» که کار درست نمی‌شود. خب همان طور که در «المؤدی واقع» آثار واقع را بار می‌کند، همان طور وقتی می‌فرماید «المؤدی واقع» آثار علم به واقع را بار می‌کند زیرا می‌فرماید «یک جزء را تنزیل کردم. جزء دیگر را نیز تنزیل کردم» ... شده خود به خود چون ملازمه هست لذا تمام می‌شود. این چه گیری دارد! به همین جهت من نفهمیم که اشکال آخوند ره در کفایه چیست. آن چه در حاشیه فرموده نعم ما قال مخصوصا با آن توضیحات و نظایری که عرض کردم و ظاهرا مطلب اوضح عن یناقش فیه است اگر چه که بزرگانی مثل آقای خوئی ره در او مناقشه کرده اند.

یک نکته دیگر این است که جناب آخوند ره چنانچه ما تمام فرمایشات شما را قبول کردیم اما باز مدعای شما در کفایه نا تمام است زیرا می‌گوییم: جناب آخوند ره اگر تمام فرمایشات شما تمام باشد، این مناقشه و اشکال را درست می‌کند در جایی که واقع اصلا اثر ندارد و تمام آثار برای علم به واقع است اما اگر در جایی واقع اثر دارد کما اینکه علم به واقع اثر دارد. واقع اثر دارد مثل خمر، بینه قائم شد که این مایع، خمر است خب واقع اثر دارد و آن این است که خمر حرمت دارد یا نجاست دارد. یک اثر هم برای علم به واقع است مثل جواز اخبار. خب جناب آخوند ره در این موارد جواب شما نمی‌آید زیرا این مایعی که قامت البیة علی خمريته، خمر است و این، بر اینکه علم به خمريت جعلی تنزیل شود به علم به خمريت واقعی توقف ندارد چرا که خود خمر اثر دارد. وقتی این تنزیل شد علم به واقع تنزیلی پیدا می‌شود و شما گفتید که علم به واقع تنزیلی تنزیل شده به علم به واقع حقیقی. درست هست که طبق فرمایش شما علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی متوقف بر این است که علم به واقع تنزیلی باشد ولکن آن تنزیل مؤدی به منزله واقع متوقف بر تنزیل نیست زیرا خود واقع موضوع اثر است.

سوال، جواب: اصلاً شارع این تنزیل را که می کند به لحاظ آن جا تنزیل نمی کند. این را تنزیل می کند به لحاظ خود واقع ... هم واقع حکم دارد و هم علم به واقع. شارع می فرماید من تنزیل کردم به منزله واقع. وقتی تنزیل فرمود، جزء دیگر نیز موجود می شود مثل اینکه کسی می گوید «آدم اینجا برای اینکه گفتید بیا شهریه بگیرد» بعد گفتید «کسی که بیاید شهریه بگیرد را تنزیل کردم به منزله کسی که از کشور خارج شده لذا باید عوارض بدهد» در اینجا می گوید «تو که آمدی اتوماتیک موضوع دیگری پیدا شد». وقتی من تنزیل کردم مؤدی را به منزله واقع علم به واقع تنزیلی اتوماتیک پیدا شد. آن تنزیل دیگر هم که اتوماتیک پیدا می شود لذا اگر این حرف آخوند ره درست باشد نهایتاً باید بفرماید که این حرف که اماره قائم مقام علم به واقع می شود در جاهایی است که واقع با غمض عین علم به واقع اثر داشته باشد اما اگر یک جایی اثر نداشته باشد و اثر منحصر در علم به واقع باشد این فرمایش آخوند ره جا دارد البته باید یک قیچی بکند کما ذکرنا.

حال چه بگوییم؟ بگوییم اماره قائم مقام علم موضوعی می شود یا نمی شود؟ اینکه اماره قائم مقام علم موضوعی می شود و هم محض است زیرا اگر دلیل حجیت اماره، خبر واحد و ظواهر، سیره عقلاء است خب باید دید در سیره عقلاء آیا اماره جای علم به واقع می نشیند یا خیر. این در سیره عقلاء محرز نیست. اگر یک ثقه یا عادل خبر دارد که «فقاع نجس است یا حرام است» و ما شک داشتیم و یقین پیدا نکردیم و احتمال دادیم که اشتباه کرده باشد و مطلب غیر از آن باشد، آیا در اینجا عقلاء اخبار می کنند؟ خیر. اینکه بعضی ها در ماه رمضان وقتی می خواهند روایات بخوانند می گویند «این روایت سند دارد یا سند ندارد و سندش معتبر نیست» اشتباه محض است. اینها برای کذب علی الله و علی الرسول و علی الائمة عليهم السلام و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین اثر عملی ندارد زیرا وقتی شما احتمال می دهید که این خبر واقعا از مولانا امام صادق علیه السلام رئیس مذهب حقه جعفریه اثنی عشری صادر نشده اما باز اسناد دهید خب افترا و کذب است و روزه را باطل می کند. اما لازم نیست که انسان بگوید «روایت دارد. علی نقل الروایة» بلکه همین که قصدش این است که روایت

را می خواند کما اینکه معمولا معلوم است که منبری روی منبر روایت را دارد می خواند ... با توجه به این حتی بنابر مسلک کسانی که می گویند «توریه را ما جایز نمی دانیم» لازم نیست این طور بگویند زیرا در این موارد قرینه جلیه هست. این طور سخن گفت باعث می شود که مستمع به شک بی افتد و این کار بی عقلی ست مثل اینکه کسی پیدا شود و بگوید «اشهد ان علیا ولی الله جزء اذان نیست ولی باید گفت»، خب اینکه «جزء اذان نیست» را به چه دلیل می گویند! مگر کسی خیال کند که اشهد ان علیها ولی الله جزء اذان است و در اذان بگوید کار حرامی انجام داده تا شما می خواهید ارشادش کنید! این گفتن ندارد. گفتن این حرف ها برای مریضی قلب است. اینکه بگوییم خبر ثقه علم است یا علم نیست... جناب آقای خوئی ره وقتی دلیل حجیت خبر ثقه سیره عقلاء ست خب در سیره عقلاء کجا ما داریم که خبر ثقه را جای علم می نشاند و آثار علم را بار می کردند.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين